انریکو روبوستی: نقاش جهان نیچه‌ای[1]

محسن رحمانی [2]

مقدمه

انریکو روبوستی[3] " نقاش معاصر ایتالیایی سبک منحصر به فردی دارد . او با وفاداری به تکنیک چشم ماهی[4] جهان‌اش را روایت می‌کند. تکنیک چشم ماهی، روشی است که در آن نقاش تصاویر را آنگونه بازنمائی می‌کند که چشم ماهی می‌بیند. فیگورهائی که از مرکز به سمت کناره‌ها کشیده و پهن می‌شوند، تناسب آنها از میان می‌رود و فیگور را آنچنان زیر فشار می‌گذارد که گویی تا لحظه‌ای دیگر انسجام خود را از دست می‌دهد و تکه تکه می‌شود. فیگورهایی که می‌توان آنها را فیگورهایی در آستانه نامید. در آستانه انهدام. این تکنیک به نقاش این امکان را می‌دهد تا فرم و محتوا را اینهمان کند. فرمی که همزمان هم وحدت را بازنمایی می‌کند و هم در آستانه شکاف است؛ محتوایی که فاجعه را نشانه‌گذاری می‌کند . محتوایی که گویی آخرین لحظه‌های پیوستگی را بازنمایی می‌کنند و لحظه‌ای دیگر گسست آنرا دوپاره می‌کند .

روبوستی نقاش زندگی مدرن است و همچون جراح قلم به دست می‌گیرد تا فیگور انسان مدرن را سلاخی کند و روایت نیچه‌ای اخلاق بردگان را تصویر کند، روایتی از انسانی میان‌مایه که به تعبیر نیچه خدا را کشته است و از جهانی پساخدائی سخن می‌گوید. انسانی که دیگر توان تولید معنا را ندارد و ایمانش را از دست داده . زندگی در جهان ما را به سوژه‌ای میانمایه بدل کرده، انسانی که در چرخه مصرف و شهوت در حال گردش است و هربار بیشتر به درون حفره سیاه اخلاق بردگان سقوط می‌کند .

این مقاله می‌کوشد تا از دریچه مفهوم میان‌مایگی و اخلاق بردگان به معنای نیچه‌ای آن به آثار روبوستی نگاهی دیگر بیاندازد.

---

[1] **نحوهٔ ارجاع به مقاله:**

رحمانی، محسن (۱۳۹۳)؛ "انریکو روبوستی: نقاش جهان نیچه‌ای"، منتشر شده در
http://academyhonar.com/branches/sociology-of-art/2647-robusti.html

۱- کارشناسی ارشد فلسفه غرب پست الکترونیکی: rahmani.m352@gmail.com

2- Enrico Robusti
3- Fish eye

مرگ خدا[۵]

نیچه از هنر به عنوان راه‌حل انسان برای مواجهه با مرگ و رنج نام می‌برد. سخن نیچه از آن‌رو که می‌تواند هنر را به میانجی رستگاری بدل کند حایز اهمیت است. او با ارجاع به نقاشی های پیتر پل روبنس (۱۵۷۷–۱۶۴۰ م) و تابلوهایی که او از صحنه‌های شکار کشیده است هنر دینوسوسی را تشریح می‌کند و معتقد است راه رهایی از رنج و مواجهه با مرگ هم‌چون نقاشی روبنس، خیره شدن در چشمان مرگ و بدست آوردن زندگی است. برای نیچه زندگی ارزش زیستن ندارد مگر آن‌که در پیشگاه مرگ سر بلند کند و با پس زدن اخلاق بردگان، آنرا شایسته زیستن کند. نقاشی‌های روبوستی از لحاظ فرم تفاوت مهمی با نقاشی به معنای عام آن دارد. تابلوهایی که او می آفریند در یک ویژگی مشترکند: زشتی.

تلاش روبوستی در بازنمایی این فیگورهای زشت، تلاشی است نیچه‌ای برای خیره شدن در چشمان زندگی مدرن و نفی آن، تلاشی است برای یافتن سویه‌ای رهایی بخش از میان فیگورهای تکیده و دفرمه، نقاشی او در سطح فرمال بر محتوایش منطبق میشود تا نفرت او از سقوط اخلاقی انسان مدرن عرصه بومش را به فضایی بدل کند برای رویارویی ما با سیمای واقعی زندگی‌مان.

روبوستی راوی انسان مدرن و خدای اوست. خدایی که مرده و بنای باشکوه متافیزیک با او از عالم ایده‌ها بر زمینی تاریک و سرد سقوط کرده و انسانی که اکنون بر آستانه‌ی مغاک ایستاده، حفره‌ای سیاه که تنها از آن هیچ بیرون می‌آید . انسانی پسا آپولونی که اطمینان به عقل را ازدست داده و شیر جانش همه ارزش‌ها را لگدکوب کرده، بایدها و خطوط قرمز را درهم شکسته و به اخلاق نه گفته. همانگونه که نیچه می‌گفت انسان مدرن قتلی مرتکب شده که بعدها از آن مطلع خواهد شد. او مرگ خدا را اعلام کرد . مرگ خدا انسان مدرن را از جهان بالا بر زمین کوبید و او را با هیولای سرد نهیلیسم رودررو کرد. هیولایی که همه معناها را بلعیده و انسانی سرگردان و حیران را به تماشا نشسته. انسانی که ایمانش را از دست داده و اکنون باید از میان اخلاق بردگان سربلند کند تا به زندگی آری بگوید و با دیونوسوس درآمیزد. انریکو روبوستی روایتگر چنین جهانیست. او تصویری تلخ و بی‌ترحم از انسان مدرن می‌کشد . تصویری از تحقق اخلاق بردگان .

روبوستی فیگورها را دفرمه می‌کند و آنها را در فضایی محدود در قابی فشرده به دام می‌اندازد. فیگورهایی که به هم فشرده شده‌اند اما همزمان در حال دور شدن ازهم هستند. ناممکنی ارتباط میان فیگورها در نقاشی‌های روبوستی تکرار می‌شود. هر بار که او فیگورها را درهم فرو می‌برد از سویی دیگر، آنها کشیده و پهن می‌شوند تا از این ارتباط بگریزند. این دیالیکتیک دوری و نزدیکی در تابلوهای روبوستی بر یکی از مهمترین نشانه‌های زندگی مدرن انگشت می‌گذارد: ناممکنی رابطه.

[۵] منظور نیچه از به کار بردن عبارت مرگ خدا در کل اشاره به اضمحلال ارزش‌های مبتنی بر فرهنگ مسیحی در دوران گذار از سنت به مدرنیته در جوامع اروپایی دارد.

انسان مدرن قبل از آغاز رابطه آن را به پایان رسانده و این بن‌بست در کارهای روبوستی به یکی از نمادهای تکرارشونده بدل می‌شود. او هر بار فیگورهایش را بیشتر درهم فرو می‌برد اما همزمان دوری آنها را بیشتر بازنمایی می‌کند . حرکت روبوستی این رابطه را در معنای جنسی آن هم ناممکن می‌کند . او بر ارتباط جنسی و سویه ماتریالیستی آن انگشت می‌گذارد و آنرا از هر روحی تهی می‌کند . انسان در تابلوی روبوستی بدل به حیوانی می‌شود که لباس بر تن کرده و با نگاهی بهت زده به بیننده‌اش خیره شده است.

خانواده نیز در کارهای روبوستی تبدیل به جمعی تک افتاده و جدا می‌شود. او در کارهایش افراد خانواده را دور هم جمع می‌کند تا دوری و فاصله آنها را برجسته کند. ارتباط آنها تنها به میانجی مصرف تعریف می‌شود . مصرف کالاها بر سر میز یا مصرف تولیدات رسانه با نگاهی بهت زده در مقابل تلویزیون.

زاویه دید

روبوستی برای انتقال مفاهیم و بازنمایی وضعیت انسان علاوه بر دفرمه کردن فیگورها و برهم زدن تناسب، زاویه دیدش را هم چند پاره می‌کند . او فضایی سرگیجه‌آور و حلزونی خلق می‌کند . فضایی که گویی فیگورها به دور حفره‌ای در حال گردش هستند. آنها آنقدر می‌چرخند تا به داخل حفره کشیده شوند. این حفره در همه کارهای روبوستی در کمین فیگورهاست تا آنها را از آستانه جدا و در درون سیاهی، رهایشان کند. این فضای چرخنده و تهوع آور، هویت پوچ و حقارت سوژه‌هایش را عیان می‌نماید و ما را در مقام تماشاگر با تصویری تلخ و بُرنده مواجه می‌کند. تصویری که نگاه ما را با آیینه‌ای راست‌نما رو در رو می‌کند. آیینه‌ای که می‌توان خود را در آن بازیافت و از عمق حقارت و میان‌مایگی خود به حیرت افتاد. انسان مدرن در نقاشی‌های روبوستی انسانی نامتناسب است. انسانی که راه نهیلیسم را طی کرده و واسطه‌ای شده برای تبدیل جهانی اخلاقی و خداباور به جهانی پوچ و بی خدا. روبوستی در نقاشی‌هایش دست بر این هسته مشمئز کننده زندگی می‌گذارد و آنرا در تمامی سطوحش سلاخی می‌کند. خانواده، زیست طبقه متوسط، روابط جنسی و عشق، فرهنگ مصرف‌گرایی و اختلاف طبقاتی ... در کارهای او بحرانی می‌شوند و سویه حقیر آنها برملا می‌گردد. فیگورهای مسخ شده و بدن‌هایی هبوط کرده در نقاشی‌های روبوستی در چرخه‌ای سرگیجه‌آور مدام می‌چرخند و دوران شکست روح القدوس از کفر را بازسازی می‌کنند. دورانی که در ورطه اخلاق بردگان هر سوژه‌ای را به تهوع می‌اندازد. برزخی میان نه به خدا و آری به اراده. انسانی که هنوز با اراده‌اش درنیامیخته تا با آری گفتن به کنش و روح دینوسوسی، اخلاقی نو بسازد. انسانی سرگردان همچون فرم سرگردان روبوستی.

زاویه‌ی دید متکثر در کارهای روبوستی به او این امکان را داده تا بتواند همزمان با بازنمایی فیگورها، بحران و در آستانه بودن آنها را نشان دهد. او همزمان نگاه ما را به درون تابلو می‌کشد و آنرا را از زوایای مختلف پیرامون سوژه‌هایش به چرخش در می‌آورد. نگاهی که میان بدن‌ها سرگردان می‌شود و نمی‌تواند سر به سوی آسمان بردارد. نگاهی که با هسته ماتریالیستی نقاشی‌های روبوستی گره می‌خورد و راه سقوط را در پیش می‌گیرد. سقوط به میانمایگی.

گسست در پیوستگی

تکنیک چشم ماهی به روبوستی این امکان را می‌دهد تا پرسپکتیو را جابجا کند و گسست را در پیوستگی به تصویر بکشد. او فیگورها را در کنار هم می‌کشد اما گاهی با یک چرخش چنان فیگوری را از فیگور دیگر جدا می‌کند که گویی میان این دو فیگور در آغوش هم فرو رفته جهانی فاصله است. ایده گسست به عنوان هسته مرکزی رابطه در زندگی مدرن به کمک این تکنیک جان می‌گیرد. او نشان می‌دهد که رابطه‌ها تا چه اندازه ناپایدار و پیوستگی تا چه اندازه در گرو گسست است. روبوستی با دفرمه کردن چهره‌ها مفهوم رابطه جنسی را از درون تهی می‌کند و آن را به یگانه پل ارتباطی میان بدن‌ها بدل می‌کند. چهره‌هایی افروخته و درهم فرو رفته و مثله شده در بستر که مثله بودن و ناتمام بودن ارتباط را بازنمایی می‌کند. فیگورهایی که برخی از اندام‌هایشان تحلیل رفته‌اند و برخی به طرز عجیب دفرمه شده‌اند. روبوستی ایده مصرف در رابطه و تبدیل بدن به ابزاری برای مبادله را در کارهایش تکرار می‌کند و بدن زن را به ابژه‌ای مصرفی تقلیل می‌دهد. ابژه‌ای که مردان با چهره‌های مسخ شده و دهانی از شهوت باز مانده آنرا می‌بلعند و در سطح فرمال بالایش می‌آورند. نگاه تیز روبوستی حقارت این رابطه را به سوی‌مان پرتاب می‌کند. او آیینه‌ای می‌گذارد در برابر حقارت و چشمان از شهوت دریده ما که با ولعی سیری‌ناپذیر هر بدنی را مثله می‌کنیم و هر رابطه‌ای را از مفهوم تهی.

روبوستی با برجسته کردن اندام‌های اروتیک زن و نمایش چهره بزک کرده، آن‌ها را بدل به دامی می‌کند برای شکار توجه، ابزاری کارآمد که ازسوژه‌گی تهی شده و همه نگاه‌ها را به پیچ و تاب اندام‌هایش گره می‌زند. تصویری از بدن زن در چرخه مصرف– رابطه جنسی، چرخه‌ای که در کنار دیگر نشانه‌گذاری‌های روبوستی با زندگی مصرفی و فاصله طبقاتی هسته بی‌تمایز مردنیته را آشکار می‌کند. هسته‌ای که قدرتی ویرانگر دارد در تکرار بی‌تمایز. کارخانه‌ای عظیم که بلاهت را تکثیر می‌کند و راه را بر هرگونه اخلاق نو می‌بندد. انسانی که گویی هیچ جز مصرف و باز مصرف ندارد. حفره‌ای که هر مفهومی را از معنا تهی کرده و بدن را به کالا و کالا را به کالایی جدیدتر بدل می‌کند.

رسانه

یکی از عناصر ثابت نقاشی‌های روبوستی ارجاع او به کارکرد رسانه‌ها است. فیگورهایی که به خط شده‌اند و چشم به صفحه جادو دوخته‌اند. با دهانهایی نیمه باز و چهره‌هایی دهشتناک. روبوستی حقارت انسان مدرن را در آیینه رسانه‌ها و در قدرت آنها برای تولید انبوه بلاهت آنچنان با مهارت بازسازی می‌کند که با حذف خود رسانه و نمایش فیگورهای مسخ شده در مقابل آن ما را با سویه پنهان این رسانه ها رودررو می‌کند. آنها که همواره حضور دارند و به جای ما فکر می‌کنند. روبوستی رسانه را حذف می‌کند تا ما را در برابر آن بنشاند و وضعیت را نشان دهد. ما که سوژه شده‌ایم و این کارخانه بزرگ تولید فرهنگ را به کار انداخته‌ایم. وضعیتی تراژیک از تکثیر میان‌مایگی و شهوت شهرت. او مفهوم رسانه را همچون مفهوم خانواده تهی می‌کند و بر مهم‌ترین ویژگی انسان مدرن انگشت می‌گذارد: استعداد عجیب ما برای مصرف.

زندگی بورژایی

یکی از کارکردهای زندگی بورژوایی "مصرف‌گرایی" است. تبلیغ مصرف و تاکید برآن به عنوان مهمترین سویه زندگی بورژوایی انسان مدرن را به ابژه‌ای بدل کرده که در یک نکته بی‌تمایز است و آن شهوت مصرف است. هجوم به مراکز خرید و پر کردن سبدها از کالاهایی که چرخه مصرف هر روز نیاز ما به آنها را تولید می‌کند، یکی از مقدس‌ترین آیین‌های این زندگی است. و عجیب نیست اگر ادعا کنیم مدرنیته چیزی نیست جز تحقق ایده مصرف و جهان مدرن نیست مگر جهانی که همه تمایزها را از میان برمی‌دارد تا همه ما در یک چیز مشترک باشیم : مصرف.

روبوستی زندگی بورژوایی را در نقاشی‌هایش بارها و بارها با نمایش قوطی‌های بسته‌بندی شده، آپارتمان‌های کوچک و بسته و میزهای غذا و لوازم زندگی و... تحقیر می‌کند. او میان‌مایگی یک زندگی مصرفی و تکراری را بازنمایی می‌کند . انسان‌هایی حقیر برای حفظ وضعیت، تلاشی عقیم برای تکرار و ادامه. روبوستی این فیگورها را معلق می‌کند و آنها را می‌چرخاند تا با وضعیت تراژیک خود مواجه شوند. تلاشی حقیرانه برای بدست آوردن کالای نو و تعویض کهنه‌ها. تلاشی خستگی‌ناپذیر که دوران مدرن را نمایندگی می‌کند. دورانی که دلاوران و سلحشوران را در تاریخ گم کرده و همه چیز را در کلمه متوسط متبلور کرده است. روبوستی طعنه‌ای تلخ به این وضعیت می‌زند و درآثارش پوسته این فضای توخالی را سوراخ می‌کند تا ما را با مغاک هولناک درونمان آشنا کند. او بر پوچی وضعیت دست می‌گذارد و نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ مصرف ما را به موجوداتی حقیر بدل کرده؛ موجوداتی کافکایی در حال محاسبه. ضرب و تقسیم‌هایی پایان‌ناپذیر برای بسط حقارت. فیگورهایی که دائم می‌خرند و سبدهاشان را پر می‌کنند و در آپارتمان‌هایشان کالاها را بر روی هم تلنبار می‌کنند. چرخه‌ای پایان ناپذیر از خریدن و دور انداختن.

نگاه به آسمان

فیگورهای روبوستی با نگاهی حیرت زده به سوی آسمان چشم دوخته‌اند . آنها به نقطه‌ای نامعلوم در خارج از قاب خیره شده‌اند. نقطه‌ای که روبوستی با زاویه دید از بالا تصویر می‌کند. روبوستی این فضای خالی و نهیلیسم جاری در زندگی مدرن را با گره زدن نگاه سوژه‌هایش به آسمان به سطحی دیگر می‌برد. انسانی که در جستجوی معناست و اکنون به سوی آسمان نگاهش را برگردانده، همان آسمانی که ایده‌های افلاطون را در خود جای داده، عالم مثل است و خانه خدا. جهانی که رستگاری را وعده داده بود و مسیح را به زمین فرستاده بود تا تاوان گناهان ما را بدهد و انسان را رستگار کند. نگاه انسان مدرن به آسمانی که خدایش مرده و معنایش تهی شده، نگاهی تلخ و تاریک است. نگاهی که امیدش را از دست داده و با اندوهی عمیق گویی در جستجوی خدایی دیگر است. چشمی که از مغاک نهیلیسم به آسمان‌ها خیره مانده است. چشمی در جستجوی جهانی دیگر و اخلاقی نو. اخلاقی که ما را از ورطه میان‌مایگی نجات دهد و جاودانگی را نصیبمان کند.

روبوستی نقاشی‌هایش را با این نگاه‌های خیره به نامتناهی به کورسوی امیدی گره می‌زند. او امکان رهایی را به بیرون قاب متصل می‌کند. نگاهی در انتظار خدایی دیگر. خدایی که اخلاقی نو بنا کند و زندگی را معنایی دیگر ببخشد. شاید این نگاه ابر انسان است همو که در چنین گفت زرتشت روزی پس از امروز خواهد آمد.

بحث پایانی

نیچه همواره از دو نوع هنر سخن می‌گفت(کتاب زایش تراژدی- ویرایش دوم، ۱۸۸۶): هنر آپولونی: هنری که در پرده است و از طریق پرده پوشاندن بر ترس‌ها و دهشت‌های آدمی، زندگی را در نظر او زیبا می‌کند. هنر آپولونی، هنر خدایان المپ است، هنری بر پایه دروغ و فراموشی. هنر دیونوسوسی: هنری است که به پس پشت فرانمودها می‌رود، هنری که در چشمان مرگ خیره می‌شود و به زندگی آری می‌گوید. این هنر به زندگی نه با پوشاندن پرده بر ترس‌ها، که با در آغوش گرفتن رنج‌ها، آری می‌گوید و همچون سلحشوری به پیشواز مرگ می‌رود تا با وانهادن اخلاق بردگان، دلیرانه زندگی را بدست آورد. نقاشی‌های روبوستی با فرمی خشن و زشت سویه‌های تاریک زندگی مدرن را تصویر می‌کند و جهانی پیش روی چشم ما می‌گذارد: تکان‌دهنده و حیرت‌آور. روبوستی نقل قول نیچه را با تصویر بازسازی می‌کند، آنجا که نیچه می‌گفت:

« و بدین‌سان باز دوباره به همانجائی رسیدم که زمانی از آن آغاز کرده بودم، نخستین بار ارزش‌گذاری همه ارزش‌ها بدست من بود: بدینسان باز خود را در خاکی می‌کارم که خواست من و توانائی ما از او بروید. من، آخرین شاگرد دیونوسوس فیلسوف. من، آموزگار بازگشت جاودانه*.»

*نقل قول‌های نیچه از کتاب زایش تراژدی نقل شده است:

The Brith of Teragedy and other writings . edited by Raymond geuss & Ronald speirs , translated by Ronald speirs, with an introduction by Raymond geuss , Cambridge university press,1999.